

نکته‌ای که فوکو یادآور می‌شود این است که در انقلاب ایران نه از مبارزات طبقاتی و رویارویی‌های بزرگ اجتماعی اثری هست و نه از یک طبقه و یا یک حزب که حکم نیروی پیش برنده را داشته باشد و همه ملت را به دنبال بکشد. این هم یکی دیگر از دلایل گسست این انقلاب از سایر انقلاب‌هاست. فوکو در پاسخ به آنانی که انقلاب اسلامی ایران را از منظر اقتصادی، مطالعه می‌کردند و آن را مشکلی بر سر راه نوسازی می‌شمردند، می‌گفت: مشکلات اقتصادی ایران در این دوران (زمان انقلاب) آن قدر بزرگ نیست که مردم در دسته‌های صد هزار نفری و میلیونی به خیابان‌ها بریزند و در مقابل مسلسل‌ها سینه سپر کنند. او از تحلیل صحبت‌های انقلابیون به این نتیجه رسید که انقلاب ایران احیاکننده «معنویت‌گرایی در سیاست» است. البته خوب می‌دانست که این هدف متعالی به معنای بنیادگرایی یا سلفی‌گری نیست.

انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب یکه بود، یک گسست، یک راه دیگر بود. **الوین تافلر** در مورد عملکرد انقلاب معتقد بود که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی ره به گونه‌ای عمل کرد که انگار راهی به نام مدرنیته و سبک زندگی غربی اصلاً وجود نداشته است: انقلاب اسلامی طرح نو در انداخت، گسستی بود از معرفت‌شناسی‌های معمول روزگار، انقلابی بود در برابر ایستایش و جمود مادی مدرنیته. عنوان مقاله فوکو در باب ایران، خود گواه این معناست، «ایران روح جهان بی‌روح». در نهایت باید گفت، لباسی که پسامدرنیست‌ها برای انقلاب اسلامی می‌دوزند با تمام فراخی‌اش با هم تنگ می‌نماید و هم‌چنان ابعاد وسیعی از آن را پوشش نمی‌دهد؛ ولی رصد برخی نکات انقلاب اسلامی مثل احیای گفتمان اسلامی، اتکا بر هویت اندیشی شیعی، معنویت‌گرایی در سیاست، جایگاه رهبری امام خمینی ره و... ارزنده و قابل ستایش است. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران بسیاری از اندیشمندان مثل شهید مطهری ره جلال‌الدین فارسی، امید زنجانی و اندیشمندان خارجی مانند، **حامد الگار**، **کلیم صدیق** و... تصمیم به تئوریز کردن انقلاب گرفتند و هم‌چنان این راه ادامه دارد.

مژگان‌شکر، ابوالفضل حسینی

آیا سیاست، دین را محدود می‌کند؟

ابراهیم فیاض

ایران، ش ۲۳۳۱، ۱۳۸۸/۷/۱۶

بازتاب اندیشه ۱۱۵

۶۸

گزارش‌ها

آقای فیاض در این مقاله به بحث ساختار اجتماعی و نقش دین در این ساختار اشاره دارند که معتقدند؛ همیشه اندیشه‌ها تبدیل به ساختار می‌شوند. میان اندیشه و ساختار اجتماعی، همواره یک رابطه متقابل بوده که آنها را به هم بدل می‌کرد. وقتی فکر ساختار شود، نمود می‌یابد و عینی می‌گردد. ساختار نیز در تغییر شکل به تفکر، سیال می‌شود. از این رو

فلسفه‌هایی که معطوف به ساختار اجتماعی هستند؛ نامتعیّن‌تر از این تفکرات عقل‌گرای صرف، از آب درمی‌آیند. این تفاوت را می‌توان به روشنی در اختلاف میان متفکرانی که به زندگی و حیات اجتماعی نظر دارند، در نسبت به کسانی که آن را بی‌اهمیت می‌شمارند، مشاهده کرد.

کسانی که علایق تحصیلی و پوزیتیویستی دارند، و سوسه می‌شوند این موضوع را با مسئله تبدیل ماده به انرژی و انرژی به ماده مقایسه کنند.

ایشان ماده را مترادف با ساختار و انرژی را مترادف با اندیشه می‌دانند و آنگاه طبق احکام فیزیکی، نتایجی در علوم انسانی می‌گیرند. به همین خاطر است که بعضی گمان کرده‌اند دینی که سیاسی شود یا به عبارت دیگر، ساختار سیاسی پیدا کند، رو به ضعف می‌گذارد، در حالی که به نظر می‌رسد خارج از دایره تنگ تحصیلی و پوزیتیویستی ضرورتاً این گونه نیست؛ چرا که ایده‌ها و خصوصاً دین فراتر از ساختارها هستند.

نگاهی به ادوار سیاسی اسلام در طول قرن‌ها نشان می‌دهد که کار ویژه سیاسی مذهب، آن را فرقه می‌کند. درخشش تمدن اسلامی در دوره‌های صفویه و قاجاریه، شاهد مثال هستند. وقتی از فوکو پرسیدند چرا از جنبشی دفاع می‌کنند که دینی و به همین خاطر تحجری است، پاسخ داده بود، دین را امری فراتاریخی می‌داند. بارها اسلام در مقابل تنزیل در تاریخ تمدن اسلامی تبدیل به حکومت شده، اما جنبه فراتاریخی‌اش سبب می‌گشت که در ادوار دیگر و حتی در جغرافیاهای گوناگون، صورت‌های خاص خود را بگیرد. دین همواره به مبدأیی فراتاریخی ارجاع می‌دهد، و در این دوران نقش خود را همچون مفصلی برای اتصال بهتر دولت و مردم که اساساً دو امر جداگانه هستند، انجام می‌دهد. از این رو به حکومت مدد می‌رساند تا نظامی اجتماعی به پا دارد. اما نقش دین و دین‌داری به همین جا ختم نمی‌شود؛ بلکه بارها وقتی حکومت‌ها تبدیل به ضد امنیت و ضد مردم شدند، علیه آن شوریده‌اند.

در قرن اخیر، نهضت عدالت‌خانه که توسط روحانیون آغاز شد و سپس به مشروطه انجامید، نشان از کارکرد دوگانه دین، در برابر حکومت، مشروع و حکومت‌ظالم دارد. در ادبیات مذهبی، مقصود از ضرورت «حفظ نظام»، بیشتر حفظ نظام اجتماعی است. اگر کسانی تلاش می‌کنند عبارت یاد شده را صرفاً مربوط به حفظ نظام سیاسی، یعنی دولت بدانند یا مغرض هستند و یا بی‌اطلاع. دین به دین‌دار می‌آموزد که با ضد امنیت و ضد نظم یعنی اهل محاربه برخورد کند.

در تفکر شیعه، «ولی» که حافظ نظام و امنیت اجتماعی است، از مبانی ساختار سیاسی محسوب می‌شود. باید توجه داشت که ولایت فقیه اطلاق خود را بیشتر متوجه فقه و از همان راه مصلحت مردم و نظام اجتماعی می‌داند. اگر در موردی حکم فقهی با مصلحت عمومی و ضروری مردم تناقض داشت، ولی فقیه می‌تواند آن حکم را موقتاً تعطیل کند. در حقیقت این از راه کارهایی است که برای برون رفت از تقابل فقه سنتی و مصالح ضروری عمومی در نظر

گرفته شده، به همین خاطر اتهام توتالیتر، به حکومت اسلامی و حاکم اسلامی بی‌ربط است. به هر روی نمی‌توان با فرضیه تبدیل انرژی به ماده و تبادر تبدیل فکر به ساختار و استبدادی بودن آن، حکم به استبدادی بودن حکومت دینی داد. در این صورت هر گونه قانونی (از آنجا که قوانین برای حفظ نظم اجتماعی به وجود می‌آیند، و از هابز تاکنون این موضوع روشن است) در جهان عین استبداد است. چراکه قانون، نمی‌تواند جز قراردادهایی برای ایجاد نظم اجتماعی باشد. شیعه دارای یک فقه ضد استبدادی و مصلحت‌گراست که ارزش‌های اخلاقی را از فطرت اخذ می‌کند و در میان ارزش‌های فطری، به «عدالت» جایگاه رفیعی را اختصاص داده است.

در تفکر شیعه، آزادی معطوف به عدالت است و نمی‌تواند آن را لغو کند. ما منشأ عدالت را خداوند می‌دانیم که طبق شرایع، جبر را از انسان برمی‌دارد تا او، خود راه صلاح و خطا را انتخاب نماید. ایده شیعه، یک فقه حداقلی و یک نظام اخلاقی حداکثری است.

گزارش‌گر: حسین احمدی

از انقلابی‌گرایی تا اصلاح‌طلبی

منوچهر آشتیانی

ایران، ش ۲۸، ۷/۱۳۸۸، ۴۳۴۰

آقای آشتیانی در این مقاله به بیان تذکراتی در رابطه با انقلاب‌گرایی و اصلاح‌طلبی اشاره دارند و در این راستا چند نکته را یادآور می‌شوند.

۱. در هر حرکت توسعه‌مند و رشدیابنده، وجوه و جنبه‌های مثبت و منفی گوناگونی وجود دارند که مسیر و خط سیر این حرکت را تحت تأثیر قرار می‌دهند و این وجوه گاه مکمل هم و گاه مخرب هم می‌باشند.

۲. در جریان گسترده تکامل عام اجتماعات بشری، عمومیت کلی با «اصلاح‌طلبی»، رفورمیسم است و انقلاب‌ها بیشتر اشکال خاص و دربرگیرنده نقاط عطف اصلاحات می‌باشند. به بیان دیگر؛ در هر فرآیند انقلابی‌ای آثاری از جریان‌های اصلاح‌طلبی دیده می‌شود و بالعکس وقتی فرآیند اصلاح‌طلبی‌ای در جامعه‌ای و در برهه‌ای از تاریخ بارکود و سکون و شکست مواجه شد، مادر آستانه ورود به فرآیند انقلاب در آن جامعه قرار می‌گیریم.

۳. انقلاب‌ها همواره جریان‌های نیرومند و فراگیر اجتماعی - تاریخی‌ای هستند که قسمت‌های اصلی (یا حداقل بخش‌های مهمی) از عناصر و سازه‌های نظام گذشته را در هم می‌ریزند و از میدان تاریخ کنار می‌زنند و به جای آنها نظم نوینی را ایجاد می‌کنند که در نتیجه انسان‌های آن جامعه را با گام‌های بلندی به پیش می‌رانند. هر چند انقلاب‌ها به مشابه «لکوموتیوهای تاریخ» همواره پیش برنده، پاک‌سازنده و فرابازکننده جوامع هستند،

بازتاب اندیشه ۱۱۵

۷۰

گزارش‌ها